



## **Defects of poetry with reference to the first Persian rhetorical and literary writings**

**Gholami. Mojahed**<sup>1</sup> 

1: Assistant Professor of Persian Language and Literature, Persian Gulf University, Bushehr, Iran.  
[mojahed.gholami@pgu.ac.ir](mailto:mojahed.gholami@pgu.ac.ir)

**Abstract:** After works such as *Talkhis* and *Motowal*, the three sciences of rhetoric were separated from each other, and the discussion about the defects of verse eloquence in Arabic and Persian rhetorical books was definitively placed in the introduction to the section on "Māāni" (meaning). Prior to that, the authors of Persian rhetorical and literary books such as the authors of *Qābūs-nāma*, *Tarjomān ol-Balāqeh* and *Hadaiq ol-Sehr fi Daqāyeq ol-Sher* have sporadically pointed out some factors of the defectiveness of poetry.. The author of *Al-mojam fi Ma'āir Ashār ol-ājam* took the initiative and dedicated a separate part of his book to introduce and analyze the defects of poetry and provided examples of Persian poetry for these defects. It is thus asserted that, eulogy and simplicity were the dominant modes in the first period of rhetorical compositions in Persian language, which coincides with the flourishing of Khorāsāni style. Therefore, the defects that are listed for poetry are consistent with the common style of composition in that period and offer a sound criticism. However, in the later periods, when critical texts were reduced to a rewriting of the rhetorical books of the first generation, the defects of poetry found in rhetorical treatises were no longer an accurate scale for criticizing Persian poetry, which had itself undergone changes in the dominant forms. In this analytical-descriptive study using library sources, the defects of Persian poetry were extracted and analyzed by focusing on credible pioneering rhetorical and literary books. The importance of this work lies in the fact that, in Persian literary tradition, "criticism" has been mainly equal to "technical criticism," which implies understanding the delicacies and defects of poetry and distinguishing good poetry from bad poetry.

**Keywords:** literary criticism, rhetoric, eloquence, defects of eloquence, Persian poetry.

- M. Gholami (2024). "Defects of poetry with reference to the first Persian rhetorical and literary writings". Semnan University: *Journal of Linguistic and Rhetorical Studies* 15(38), 69-100.

Doi: [10.22075/jlrs.2023.32199.2367](https://doi.org/10.22075/jlrs.2023.32199.2367)

سال پانزدهم - شماره ۳۸ - زمستان ۱۴۰۳

صفحات ۶۹ - ۱۰۰ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۲/۰۸/۰۸ - بازننگری ۱۴۰۲/۰۹/۲۲ - پذیرش ۱۴۰۲/۰۹/۲۵

## عیوب شعر با استناد به نخستین نوشته‌های بلاغی و ادبی پارسی

مجاهد غلامی<sup>۱</sup>

[mojahed.gholami@pgu.ac.ir](mailto:mojahed.gholami@pgu.ac.ir)

۱: استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران.

**چکیده:** با تألیف آثاری چون «تلخیص» و «مطول» و ایجاد مرزبندی میان دانش‌های سه‌گانه بلاغت، بحث درباره عیوب فصاحت سخن منظوم در کتاب‌های بلاغی تازی و پارسی به شکل تثبیت‌شده‌ای در مقدمه مبحث «معانی» قرار گرفت. تا پیش از آن، نویسندگان کتاب‌های بلاغی و ادبی پارسی یا مانند مؤلفان قابوس‌نامه، ترجمان البلاغه و حدایق السحر فی دقایق الشعر به‌طور پراکنده به برخی از عوامل معیوب شدن شعر اشاره کرده‌اند یا مانند مؤلف المعجم فی معاییر اشعار العجم خلاقیت به خرج داده و با اختصاص بخشی جداگانه از کتاب خود به این موضوع، عیب‌های شعر را باز شناسانده و به تحلیل آن‌ها پرداخته و نمونه‌هایی برای شان از شعر پارسی به دست داده‌اند. از جمله نتایج به دست آمده، این است که در دوره اول تألیفات بلاغی به زبان پارسی که همزمان با روزبازار سبک خراسانی است، «عنصر غالب» (Dominant)، یکی مدیحه‌سرایی و دیگری سادگی و آسان‌یابی شعر است؛ بنابراین عیوبی که برای شعر بر شمرده می‌شود با سبک شعری رایج در آن دوره همخوانی دارد و به نیکی از عهده نقد آن برمی‌آید؛ اما در دوره‌های بعد که کار به رونویسی از کتاب‌های بلاغی نسل اول کشیده است، با تغییر عنصر غالب در شعر، عیوب شعر مندرج در رساله‌های بلاغی، دیگر سنجه دقیقی برای نقد شعر پارسی نمی‌تواند بود. در این جستار که به روش توصیفی تحلیلی و به پشتوانه منابع کتابخانه‌ای نوشته شده است، با تکیه بر کتاب‌های متقدم بلاغی و ادبی شناسایی شده، عیوب شعر پارسی استخراج گردیده و مورد تحلیل قرار گرفته است. این کار به‌ویژه از این‌رو اهمیت دارد که در گذشته ادبی ایران، «نقد» عمدتاً برابر با «نقد فنی» و به معنای راه بردن به محاسن و معایب شعر و باز شناساندن شعر نیک از شعر بد بوده است.

**کلیدواژه:** نقد ادبی، بلاغت، فصاحت، عیوب فصاحت، شعر فارسی.

- غلامی، مجاهد (۱۴۰۳). «عیوب شعر با استناد به نخستین نوشته‌های بلاغی و ادبی پارسی». دانشگاه سمنان: مجله

مطالعات زبانی و بلاغی دانشگاه سمنان. ۱۵(۳۸): ۱۰۰-۶۹.

Doi: [10.22075/jlrs.2023.32199.2367](https://doi.org/10.22075/jlrs.2023.32199.2367)

## ۱. مقدمه

در گذشته ادبی ایران، «نقد» با «عیب گرفتن» در پیوند بوده است. از دیگر سو، برای گذشتگان ما بر بنیاد نگرشی تقلیل‌گرا ادبیات در شعر تجلی پیدا می‌کرده و سخن منظوم بر سخن منشور برتری داشته است؛<sup>۱</sup> بنابراین عمدتاً نقد (ادبی) به معنای بیان معایب و محاسن شعر و بازشناساندن شعر سخته و بدون عیب از شعر ناپخته و معیوب بوده است. چنان‌که شمس قیس رازی، در قسم دوم از المعجم به «علم قافیت و نقد شعر» پرداخته و باب پنجم از ابواب شش‌گانه این بخش را، یعنی باب «عیوب قوافی و اوصاف ناپسندیده که در کلام منظوم افتد»، داخل در مقوله نقد شعر داشته است. واعظ کاشفی نیز در بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، «معرفت معایب شعری» را «علم نقد» خوانده و آن را علمی تعریف نموده است که بدان جید شعر از ردی آن متمیز گردد و نیک از بد فرق کرده شود. آگاهی از عیوب شعر و برخورداری از ذوق سلیم نیز از ملزومات نقد به شمار می‌رفته است. در گذشته مورد بحث، به کسی «ناقد» می‌گفته‌اند که عیوب شعر را می‌شناخته، از ذوق کافی برخوردار بوده و می‌توانسته است شعر را بسنجد و نیک و بد آن را از یکدیگر بازشناساند. به گفته کاشفی: «صاحب این علم به طبع و قاد، سخن پاکیزه و بی‌عیب از میان سخنان ناشایسته و معیوب التقاط نماید؛ و هر آینه تا کسی بر عیوب شعر مطلع نشود، شعر بی‌عیب را نشناسد؛ چنان‌که نکتة تبیین الاشياء باضدادها به این حال شهادت تحقیق به اقامت می‌رساند» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹: ۱۶۶).

این پرسش که «شعر خوب کدام است؟»، مصداق «نقد شعر» بوده است و یک پاسخ هم داشته: «شعری که عیبی نداشته باشد» و این پاسخ نیز پرسش بعدی را که «عیوب شعر کدام است؟» در پی داشته است و بدین سان در سنت ادبی، نقد شعر و گفتگو درباره عیوب شعر در واقع دو روی یک سکه‌اند. تا سده دهم هجری، نقد شعر چونان عروض، القاب<sup>۲</sup> و قوافی از انواع علم شعر به شمار می‌رفته است و از آنجا که نقد کردن و معایب و محاسن شعر را کاویدن، آگاهی کافی از صنعت‌های ادبی و عروض و قافیه را ناگزیر می‌نموده، از نقد شعر یکسره به علم شعر نیز تعبیر شده است. در سده‌ها و سال‌هایی که از آن سخن می‌رود، آنچه از نقد انتظار می‌رفته، بازشناساندن خوب و بد شعر از یکدیگر

بنا بر سنجه‌های بیشتر سلبی و کمتر ایجابی بوده است؛ یعنی آنچه نباید در شعر اتفاق بیفتد تا شعر، شعری فصیح در شمار بیاید. به بیانی دیگر، نقد، ترجمان شعر عیب‌مند و عیب‌مندی‌های شعر بوده است.

قابوس‌نامه از سالمندترین نوشته‌هایی است که افزون بر راهنمایی ما به وجود این معنا از «نقد» در آن روزگاران، اهمیت آن را نیز از خلال اندرزهای امیر عنصرالمعالی به فرزندش بر ما آشکار می‌سازد: «ولکن عروض بدان و علم شاعری و القاب و نقد شعر بیاموز تا اگر میان شعرا مناظره افتد، با تو کسی مکاشفتی نتواند کردن و اگر امتحانی کنند عاجز نه باشی» (عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۳۷۸: ۱۹۰). چنان‌که گفته شد، واعظ کاشفی نیز در بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، «معرفت معایب شعری» را «علم نقد» خوانده است. معنای لغوی نقد که تشخیص سره از ناسره درهم است نیز مبین چنین دیدگاهی است. طبعاً در قلمرو سنتی باور به محاکات جهان توسط ادبیات، یعنی فرایندی که در کاربرد تمثیل «آینه واقعیت‌نما» برای اثر ادبی (لامارک، ۱۳۹۷: ۹۶) خود را به بهترین وجه نشان داده است، ادبیات خود را به رعایت اصول و قواعد تثبیت شده (از جمله قواعد تثبیت شده صرفی، نحوی، بیانی و ...) و نیز اصول و قواعد تثبیت شده حاکم بر جهان، مقید و ملزم می‌داند؛ از این رو هرگونه تخلف از هنجارهای علمی، ادبی و زبانی را ناخوش می‌دارد و آن‌ها را عیب به شمار می‌آورد. این تلقی دیرساله از نقد آن را با «قضاوت» و «داوری» پیوند داده است. Critic در زبان انگلیسی، Critique در زبان فرانسوی و نیز Kritik در زبان آلمانی، همه از ریشه Krinein یونانی، به معنی قضاوت و داوری برآمده‌اند. درباره دلالت لفظ نقد بر معنای عیب‌گیری در سنت ادبی، دستمان از شواهد متعدد خالی نیست؛ بلکه «معنی عیب‌جویی از قدیم در مفهوم لفظ نقد، داخل بوده است و فی حدیث اَبی‌الدرداء: انْ نَقَدْتَ النَّاسَ نَقَدُوْكَ وَ انْ تَرَكَتَهُمْ تَرَكَوْكَ. معنی نَقَدْتَهُمْ اَيَّ عَيْبَتُهُمْ وَ اغْتَبْتَهُمْ قَابِلُوْكَ بِمِثْلِهِ»<sup>۳</sup> (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۷۳۳).

پژوهش‌های مرتبط با این جستار به دو گروه تقسیم‌توانند شد: (۱) پژوهش‌هایی که به بررسی و نقد آرا درباره‌ی عیوب فصاحت شعر پرداخته‌اند. (۲) پژوهش‌هایی که با مبنا قرار دادن یک اثر ادبی، عیوب فصاحت آن را یافته و بنا به ضرورت، گاه به وجه نظری اشکالاتی را بر آن عیوب گرفته‌اند. پژوهش‌های گروه دوم از نظر کمی، بر پژوهش‌های گروه اول برتری دارند. از گروه اول مقاله «خوانش فرمالیستی عیوب فصاحت» (۱۳۹۳) قابل اشاره است. غلامی در این مقاله با پیش چشم داشتن آرای فرمالیست‌ها درباره‌ی گونه‌های هنجارگریزی منجر به ادبیت کلام، فرسودگی برخی نظرات کلاسیک درباره‌ی وجوه معیوب شدن شعر را نشان داده است. غلامی در مقاله دیگری نیز با عنوان «بازخوانی المعجم فی معاییر اشعار العجم به مثابه تحریری از نقد الشعر» (۱۳۹۹)، با بررسی تطبیقی آرای شمس قیس رازی با قدامه بن جعفر درباره‌ی عیوب شعر، وجوه تأثیرپذیری شمس قیس از قدامه را برشمرده و نشان داده که تا چه اندازه شمس قیس آرای قدامه در باب عیوب شعر را در کتاب خود بازآورده است. از گروه دوم نیز می‌توان از «نقدی بر زیبایی‌شناسی عیوب کلام با ذکر شواهدی از اشعار احمد شاملو و نیما یوشیج» (۱۳۹۱) نوشته‌ی علی محمد پشت‌دار و پروین آزادی‌مقدم و «بررسی عیوب فصاحت و بلاغت در اشعار میرزاده عشقی» (۱۳۹۳) نوشته‌ی علی سلیمانی و محمود بشیری نام برد. در این مقاله‌ها، تمرکز بر استخراج عیوب فصاحت متن یا نقد آرا در عیوب، بسته به محتوا و توانایی نویسنده، متفاوت است.

## ۲. انطباق‌پذیری آرای متقدم در عیوب شعر با شعر سبک خراسانی

شعر سبک خراسانی، شعری است آسان‌یاب، به دور از تکلفات لفظی، معنایی و زیبایی‌شناختی و عمدتاً در قالب قصاید مدیحه. از این‌رو قواعد فصاحت و بلاغت در دوره نخست آن در زبان پارسی که از جمله در نخستین کتاب‌های بلاغی و در متون منظوم و منثور آن روزگاران بازتاب یافته است، همگی پیرامون این مسئله می‌شوند. این آسان‌یاب بودن و فاصله داشتن با تکلفات لفظی، معنایی و زیبایی‌شناختی و نیز مدح‌آلود بودن آن، گرانیگاه شعر سبک خراسانی است و اگر خواسته باشیم از نظریه‌های

فرمالیست‌های روس بهره ببریم، این‌ها به تعبیر یاکوبسن (ف. ۱۹۸۲م.) «عنصر غالب» (Dominant) سبک خراسانی‌اند (رک. غلامی، ۱۳۹۳: ۱۴۰). به نظر او نظام‌های شعری هر دوره خاص، ممکن است زیر سیطره عنصر غالبی قرار داشته باشند که از نظام غیرادبی سرچشمه می‌گیرد. چنان‌که عنصر غالب در شعر دوره رنسانس از هنرهای بصری مشتق شده، شعر رمانتیک به سمت موسیقی جهت‌گیری کرده بود و عنصر غالب در واقع‌گرایی، هنر کلامی است (سلدن- ویدوسون، ۱۳۸۴: ۵۶). از این رو در ادامه ضمن ارائه گزارشی تحلیلی از عیوب شعر در کتاب‌های متقدم، میزان انطباق‌پذیری‌شان در نقد شعر دوره‌های مرتبط با هر کدام از این کتاب‌ها قابل مشاهده تواند بود؛ چراکه «در هر دوره، شرایط فصاحت و بلاغت متفاوت است. در دوره‌ای ساده‌نویسی رواج گسترده دارد و در دوره‌ای مغلق‌گویی. در دوره‌ای دید آفاقی است که موجب سرودن اشعار می‌شود و در دوره‌ای درون‌گرایی و توجه به احساس» (سلیمانی و بشیری، ۱۳۹۳: ۵۵).

### ۳. قابوس‌نامه (آغاز: ۴۷۵هـ.ق)

در زمان تألیف قابوس‌نامه (آغاز: ۴۷۵ هـ.ق.) که آن را به‌درستی «مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول» (بهار، ۱۳۷۵، ۲/ ۱۱۴) دانسته‌اند، یعنی در نیمه دوم سده پنجم هجری، شاعران دوره‌های سامانی و غزنوی شعر پارسی را کم از یک سده پس از پیدایی آن به پختگی رسانده‌اند و در چنین شرایطی است که نوشته‌ی امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر با اختصاص دادن یک باب از کتاب خود به «آیین و رسم شاعری»، آنچه را که لازم دیده فرزندش در این باره بداند، به او یادآور شده است. وی با این کار برای آیندگان نیز اطلاعاتی قیمتی پیرامون آداب و رسوم شاعری به یادگار نهاده است؛ چراکه این اطلاعات به اندازه خود، ذوق ادبی آن روزگاران را آیینگی می‌نماید. در نظر امیر عنصرالمعالی، شاعری چونان طبیعی و منجمی و مهندسی و مسّاحی، علمی است که به پیشه تعلق دارد (عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۳۷۸: ۱۵۷). نیز آن قدرها برای شعر اهمّیت قائل است که هنگام سخن گفتن درباره آداب ندیمی پادشاه، ناگزیری

آشنایی ندیم با شعر و از برداشتن اشعار پارسی و تازی را یادآوری نماید و بگوید: «اگر ندیم شاعر نه باشد، در شعر بداند، نیک و نظم بر وی پوشیده نباشد و اشعار تازی و پارسی بسیار داند تا اگر این خداوند را بگاه و بیگاه به بیتی حاجت افتد، شاعری را طلب نباید کرد؛ یا خود بگوید یا خود روایت کند» (همان: ۲۰۳ و ۲۰۴). بی‌گمان، سفارش‌های دست‌چین و متین مؤلف قابوس‌نامه به فرزندش درباره ملزومات شعر و شاعری، بدون پشتوانه و پیشینه تأمل در شعر دوره‌های سامانی و غزنوی هم نبوده است. نخستین دیدها و داوری‌ها درباره عیوب شعر دری را می‌توان از سطرهای باب سی و پنجم همین کتاب (در آیین و رسم شاعری) و از لابه‌لای اندرزهای عنصرالمعالی به‌در آورد و آنچه را که از نظر این امیرزاده زیاری موجب عیبناکی شعر می‌شود، بدین گونه بیان کرد: (۱) دشواری و دیریابی، (۲) بی‌بهرگی از صنایع و محسنات ادبی، (۳) قافیه‌های نامعروف، (۴) واژه‌ها و عبارت‌های ناخوش و نامأنوس تازی، (۵) وزن‌های گران عروضی، (۶) کاربرد واژه‌ها، ترکیب‌ها و معانی شعر دیگران، مگر با عوض کردن مورد استعمال آن‌ها به گونه‌ای که کسی پی بدین اقتباس نبرد؛ (۷) منظوم کردن آنچه به نثر شایان گفتن نیست؛ (۸) بی‌اعتنایی به احوال ممدوح در مدایح و وی را با اوصافی زیاده از آنچه می‌ارزد و می‌برازد ستودن؛ (۹) کوتاه‌همتی و قدر و قیمت خود را در مدایح پایین آوردن؛ (۱۰) استمرار بر هجا و کم‌اعتنایی به زهد و توحید؛ (۱۱) دروغ در شعر را از اندازه به‌دربردن؛ (۱۲) غزل و مرثیت و مدح و هجا را جملگی بر یک طریق گفتن؛ (۱۳) مضامین و معانی اشعار دیگران را به کار بردن، مگر در هنگام توانایی در شاعری و گشادگی طبع و به شکلی نیز که کسی پی بدان نبرد؛ اما مؤلف از اشعاری که از نظر او بدون عیب یا معیوب به شمار می‌آیند، هیچ نمونه‌ای به دست نداده است.

یکی از عیب‌های مذکور در قابوس‌نامه که ذوق جامعه ادبی در دوره رواج و روایی سبک خراسانی را نشان می‌دهد، آن است که شاعر، ممدوح خویش را با اوصافی غیرحقیقی و زیاده از خصایص و خصائلی که دارد، توصیف نماید و بستاید. روایت تاریخ سیستان از اتفاق نظر حاضران در مجلس امیر خراسان بر اینکه رودکی در قصیده-ای که در مدح امیر باجعفر سروده است بیتی و معنایی نیاورده که با اوصاف امیر باجعفر

مطابق نباشد و بتوان آن را انکار کرد، یکی از سالمندترین نشانه‌ها در این باره است (ر.ک). تاریخ سیستان، ۱۳۵۲: ۳۲۴). در ادبیات عرب، «زهیر بن ابی سلمی» بدین خصلت شهره است. زهیر هیچ کس را جز بنا به صفت‌هایی که در او بوده، نمی‌ستوده است و معانی شعر او از غلو و افراط در ثنا به دور بوده تا جایی که به‌عنوان شاعرترین اعراب نزد عمر بن خطاب پایگاهی بلند داشته است (ر.ک. ابراهیم، ۱۴۰۵هـ.ق: ۳۵).

در این پرهیز از گزاف‌گویی در توصیف ممدوح، رعایت محظورات شرعی از سوی شعرا نیز بی‌تأثیر نبوده است. قرآن، شاعران را کسانی دانسته که در هر وادی سرگردان‌اند و سخنانی بر زبان می‌آورند که خود بدان عمل نمی‌کنند: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ \* أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهْمُونَ \* وَأَنْهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (شعراء: ۲۲۶-۲۲۴). اغراق در توصیف ممدوح و خصایل و خصایصی را به‌دروغ بدو نسبت دادن، می‌توانسته از مصادیق این آیات دانسته بشود و پرهیز شاعران از چنین کاری را در پی داشته باشد تا بدین ترتیب جزء کذابان و دروغ‌گویان قرار نگرفته باشند. گویا ابن طباطبا نخستین کسی است که به ضرورت رعایت «صدق» در شعر توجه کرده است. درباره‌ی انگیزه‌ی ابن طباطبا برای مشروط کردن شعر به صدق گفته‌اند: «شاعران به خاطر اغراض و بهره‌های دنیایی، دیگران را به صفاتی می‌ستودند که برخوردار از آن‌ها نبودند و هنگامی که میدان مضامین را در برابر خود تنگ می‌دیدند به مبالغه و اغراق روی می‌آوردند تا عرصه‌ی سخن را فراخ کنند و در چنین حالی ناقد البته ناچار است که مطالب را به حد خود برگرداند و شعر را به واقعیت گره بزند. ابن طباطبا به سبب فرهنگ عقلانی-کلامی خود، چنین ناقدی به شمار می‌آید» (عدنان، ۱۳۷۶: ۱۴۱).

ابوحامد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ هـ.ق) از دیگر کسانی است که مدح و توصیف ممدوح را از دریچه‌ی شریعت نگریسته و نقد کرده است. او هنگام برشمردن آفت‌های زبان، آفت پانزدهم را «ستودن مردمان و ثنا گفتن و فصالی کردن» دانسته و در این کار شش آفت را سراغ داده است که چهار از آن به مادح بازمی‌گردد و دو از آن به ممدوح. بدین سان



عیوب شعر با استناد به نخستین نوشته‌های بلاغی و ادبی پارسی \_\_\_\_\_ ۷۷  
به اعتقاد غزالی، مدح مشروط به اینکه از این آفت‌ها به دور باشد، نیکو است (غزالی،  
۱۳۸۲، ۱۰۲/۲ و ۱۰۳).

#### ۴. ترجمان البلاغه (۵۰۷-۴۸۱ ه.ق.)

محمد بن عمر رادویانی که «ترجمان البلاغه» وی را اکنون به عنوان نخستین رساله  
برجای مانده بلاغی پارسی پیش رو داریم و تاریخ تألیف آن به اواخر همان سده پنجم  
(۵۰۷-۴۸۱ ه.ق.) و حدود یک تا سه دهه پس از قابوس‌نامه می‌رسد نیز خواسته ما را  
در این باره چنانکه باید بر نمی‌آورد. اگرچه او پرداختن به عیب‌های شعر را به زمانی دیگر  
حواله داده و وعده کرده است که «آن را علی حده وضعی و تألیفی نهاده شود، ان شاء الله  
عزوجل» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۳۶)؛ اما آشکار نیست که آیا به انجام این کار بختیار آمده  
است یا نه؟ و اگر احیاناً او نیز از عهده وفای به عهد برآمده و چنین کتابی را نوشته باشد،  
ما از در اختیار داشتن آن نابختیار مانده‌ایم. از آنچه جسته‌گریخته بر قلم رادویانی رفته  
است، برمی‌آید که رادویانی به دو دلیل از اختصاص فصلی به عیوب شعر در ترجمان  
البلاغه تن زده است: نخست آنکه این مبحث را مبحثی درازدامن و بیرون از موضوع  
کتاب ترجمان البلاغه دیده و آشکارا بیان داشته است که «مراد من بدین کتاب پدید  
کردن شعر معیوب نیست» (همان: ۱۳۵)؛ دو دیگر آنکه پرداختن به عیوب شعر، رادویانی  
را به ذکر نمونه‌هایی از اشعار متقدمان و استادان سخن ناگزیر می‌کرده و او این کار را  
خوش نمی‌داشته است.

البته ناگفته نماند که ترجمان البلاغه یکسره نیز از بیان عیب‌های شعر غفلت نکرده  
است و آنچه زیر صنعت‌های «تلاؤم» و «تنافر» آمده است، بهره‌ای از ایده‌ها و آرای  
نویسنده در این باره را آینگی می‌نماید. رادویانی ابتدا تلاؤم در شعر، یعنی یکدستی  
ابیات در عدوبت و قوت را تعریف نموده و سپس درباره تنافر [لفظی و معنایی] در شعر  
گفته است:

متنافر بر دو وجه است: یک وجه از وی آن است که متنافر به حروف بود، چنان که  
حروف از یکدگر گریزان بود و ناساخته. چنانکه بیتی را دُماذم روایت نتوان کردن و بر  
زبان گفتن وی دشخوار بود. مثالش چنان بود که معلّمان، کودکان دبستان را تعلیم و

امتحان کنند بر تقویم زبان و یکی از آن‌ها این است: گمرای عُمَر ما کَرَم گمَرست.<sup>۴</sup> هر چند فصیح زبان بود گفتار این چنین سخن دشخوار بود بر وی، خاصه که تکرار او فتد بر وی، چنین سخن معیوب باشد و متنافر بر وجه دیگر آن باشد که متنافر به معنی بود؛ چنان که حروف سهل بود و خوش ولیکن بیت از بیت دور بود به معنی یا مصراع از مصراع (همان: ۱۳۴ و ۱۳۵).

روی هم رفته می‌توان بر آن بود که رادویانی، زیب و زینت دادن به شعر با صناعات ادبی را می‌پسندد و شعر بی‌بهره از آرایه‌های بلاغی و به‌ویژه بدیعی را شعر نمی‌داند. از نظر او صنعت‌ها و آرایه‌ها ضرورت شعرند؛ اما نه چنان که تکلف در کاربرد این قبیل محسنات به عدوبت شعر صدمه بزند. به تعبیری، رادویانی طرفدار «تکلف مطبوع» است. شعر بدون صنعت و تکلف، شعر نیست و صنعت و تکلفی نیز که مطبوع نباشد و زیبایی و گوارایی شعر را در پی نداشته باشد، تکلف و صنعت نیست؛ با این دید و داوری پر بیراه نیست که در ترجمان البلاغه، عنصری بلخی (ت. ۳۵۰ ه.ق.) به مثابه شاعری کارگشته، از قدر و قرب بسزایی برخوردار بوده باشد.

### ۵. حدایق السّحر فی دقایق الشعر (۵۶۸-۵۵۱ ه.ق.)

رشیدالدین وطواط (ف. ۵۷۳ ه.ق.) که ریاست دارالانشای اتسز خوارزمشاه را در کارنامه داشته است، خویشتن‌داری و فروتنی رادویانی را ندارد. او می‌تواند با همان بزرگ‌منشی و بی‌پروایی که شعر خود را با استشهادهای پیاپی بدان در «حدایق السّحر» به‌طور ضمنی قدر می‌نهد و می‌ستاید، بر شعر دیگران نیز خرده بگیرد. کسی که به فضل خود در ادب پارسی و تازی چنان اعتقاد دارد که ادعا می‌نماید:

در صدهزار سال به تأثیر آفتاب  
لعلی چو من نخیزد از کان روزگار

(وطواط، ۱۳۳۹: ۲۵۸)

طبیعی است که دیگر از اینکه بخواهد بر شعر این و آن ایراد بگیرد، ابایی نداشته باشد؛ بنابراین آن مانعی که در راه رادویانی وجود داشته و او را از پرداختن به عیوب

شعر پارسی بازداشته (ر.ک رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۳۸)، بالطبع در راه و طوطا نبوده است؛ اما از نابختیاری، رشیدالدین و طوطا نیز چونان رادویانی سخن گفتن پیرامون عیوب شعر را به زمانی دیگر و رساله‌ای دیگر وعده داده و گفته است: «و اگر در اجل تأخیر باشد و روزگار مهلت دهد و تقدیر یزدانی بر وفق مراد انسانی رود، کتابی خواهم ساخت محیط به جمیع انواع علم شعر، از عروض و القاب و قوافی و محاسن و معایب نظم» (وطوطا، ۱۳۶۲: ۱ و ۲). از این رو برای کسی که حدوداً نهصدسال پس از این کاتب خاصه دربار خوارزمشاه بخواهد ایده‌ها و آرای او درباره عیوب شعر را بداند، چاره‌ای جز واکاوی *حدایق السحر* نمی‌ماند.

*حدایق السحر* تقریباً در سال‌های میانی سده ششم هجری (۵۶۸-۵۵۱ ه.ق.)، یعنی دست کم چهل و چند سال پس از ترجمان البلاغه نوشته شده است و این برتری را بر ترجمان البلاغه دارد که در آن گهگاه پی‌آیه برخی صنعت‌ها و آرایه‌ها افزون بر نمونه‌های فصیح، نمونه‌هایی که از نظر و طوطا ضعیف و معیوب هستند نیز آورده شده است. به هر حال اگرچه *حدایق السحر* نیز مانند ترجمان البلاغه بحثی جداگانه درباره عیوب شعر ندارد، اما باز می‌شود با درنگ بر سر اظهارنظرهای و طوطا پی‌آیه برخی محسنات ادبی مورد بحث در *حدایق السحر*، به قلمرو اندیشگی وی گامی گذاشت و عیوب شعر پارسی را از نگرگاه شاعری ذولسانین دوره خوارزمشاهی که به استناد آثارش اتفاقاً علاقه بسیاری نیز به آراستن شعر و نثر به انواع تکلفات و صناعات ادبی دارد، استنباط نمود. بدین بویه، نگاهی به *حدایق السحر* بیندازیم:

از نظر و طوطا، آوردن «کلماتی که به فال نیک نباشد» در نخستین بیت قصیده و آغازیدن قصیده بدین شیوه، نکوهیده است و شاعر باید جهد کند تا مطلع قصیده را مطبوع و مصنوع با الفاظ لطیف و معانی بدیع آورد؛ چنانکه «سمع را از شنیدن آن راحت آید و طبع را از دریافتن آن نشاط افزاید» (وطوطا، ۱۳۶۲: ۳۰). این نظر و طوطا درباره «حسن مطلع» را نمی‌شود رونویسی صرف از دیگر کتاب‌های بلاغی دانست و اندوخته ادبی و تجربه شخصی وی را در آن دخیل ندید. چنان که در جایی دیگر از *حدایق السحر* پس از بحثی کوتاه درباره «استدراک» و ارائه دو نمونه منظوم پارسی و تازی برای آن،

به آشکارگی می‌گوید: «به نزدیک من آن است که اگر شاعر این طریق نسپرد، بهتر باشد؛ زیرا که چون او استدراک کند عیش ممدوح به فال بد ناخوش کرده باشد و لذت سخن برده» (همان: ۸۰ و ۸۱).

برمی‌آید که استدراک از نظر و طواط، یک مطلع معیوب است. آگاهیم که ارزش زیبایی‌شناختی استدراک به غافلگیری آن است: بیت در ابتدا چنان می‌نماید که گویا در نکوهش ممدوح است؛ اما به ناگهان جهت سخن عوض شده و ستایشی بودن آن معلوم می‌شود. این صنعت از آن جهت که بازگشتی و یک غافلگیری هنری در آن نهفته تواند بود، تهی از زیبایی نیست؛ اما تجربه شخصی و طواط که خود از شاعران دربار بوده است و بارها در مجالس مدیحه‌خوانی شاعران نشسته، در ناخوش داشتن استدراک و به کار بردن کلمات بی‌اندام در ابتدای قصیده نمی‌تواند بدون تأثیر بوده باشد. آغازیدن مدیحه با نکوهش و هجو یا ابیاتی در بردارنده‌ی واژه‌ها و ترکیب‌های ناهموار، ممدوح و متعلقان وی را به یک هیجان، یک دلواپسی دچار می‌نموده که شاید بازگشت از آن نکوهش و سپس ستایش ممدوح اگرچه بسیار هنری هم صورت می‌گرفت، باز نمی‌توانست مزه تلخ آن دلواپسی و خواری مقطعی نزد حاضران را در کام ممدوح شیرین نماید. و طواط، خود نیز در مقام یک ممدوح، می‌توانست اشعاری را در ستایش خویش شنیده باشد که ارتکاب چنین سهل‌انگاری‌هایی در آن‌ها، خاطرش را آزرده و ناخوش بودن استدراک و مطلع‌های نسنجیده را به تجربه بدو ثابت کرده باشد. روایت شده است که روزی شاعری نزد و طواط رفت تا قصیده‌ای تازی را که در مدح وی سروده بود، بخواند. و طواط با شنیدن مطلع قصیده: *سَرَّتْ كَالْهَوَى فِي قَلْبِنَا اِشْتِيَاقًا* بر آشفت؛ چراکه قسمت اول این مصراع به فارسی «سرت کل» می‌شود و این تعریضی می‌توانست بود به کل بودن سر او. پس و طواط، شعر را نپسندید و شاعر را از خود راند (و طواط، ۱۳۶۲: مقدمه ح).

قصیده‌های و طواط نیز اغلب مقتضب‌اند، بدون تشبیب و تغزل و از همان آغاز به شیوه‌هایی چند، زبان به ستایش ممدوح می‌کشایند. از این رو کیفیت مطلع در آن‌ها که باید ممدوح را به وجد بیاورد و به شنیدن بقیه شعر متمایل کند، دقت بسیاری را طلب می‌نموده است. گرایش و طواط به ساختن قصیده‌های مقتضب، برآمده از نگرشی است که بر طبق آن اساساً بیت‌ها بدون شرف مدح ممدوح، تباه‌اند:

تشبیب از آن افکنم از شعر در آغاز      که ایات بود بی شرف مدح تو ضایع  
اول به ثنای تو کنم نظم لطایف      و آخر به دعای تو کنم ختم بدایع  
که اشعار مرا گرچه بود معجب و معجز      و ایات مرا گرچه بود رایق و رایع  
رونق ندهد جز به ثنای تو مبادی      فرخ نشود جز به دعای تو مقاطع  
(وطواط، ۱۳۳۹: ۲۹۰)

چنین نگرشی توجه به «حسن مطلع» و «حسن مقطع» را ناگزیر می‌کند. بی‌سببی نیست که بیشترین شواهد پارسی حسن مطلع در حدائق السحر از خود و طواط است و برای حسن مقطع نیز از جمله نمونه‌ای از شعر خود به دست داده است.

نظرات و طواط درباره اهمیت خوش آغازی در شعر بر کتاب‌هایی بلاغی که به نحوی با پیش چشم داشتن حدائق السحر نوشته شده‌اند، تأثیر خود را داشته است. در یکی از این کتاب‌ها که نشانه‌های تأثیرپذیری از حدائق السحر در آن پیداست، حسن مطلع آن دانسته شده که سخنور اجتهاد نماید تا مفتح، مطبوع و مصنوع بود و الفاظش عذب و لطیف و چون وجدان امانی، معانی او لذیذ و احتراز کند از الفاظ موحشه غریبه و کلماتی که به فال ندارند تا سمع را از شنیدن آن راحت آید و طبع را از ادراک آن مسرت افزایش (نجاتی نیشابوری، ۱۴۰۰: ۸۹).

همچنین تاریخ با همه تاریکی‌اش، تصویرهای واضحی از نواخت‌های شاهان در مقابل مدیحه‌های خوش مطلع یا ناخوش داشتن برخی مطلع‌ها و رنجیدگی‌شان از آن‌ها به دست داده است. در یکی از این تصویرها، سلمان ساوجی را می‌بینیم که پس از فتح تبریز به دست شاه‌شجاع مظفری به سال ۷۷۷ هجری، در ستایش وی قصیده‌ای با این مطلع سروده است:

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بودش رو به ویرانی

اما شاه شجاع این مطلع و بلکه سایر ابیات قصیده را نپسندید؛ به ناگزیر سلمان ساوجی قصیده‌ای دیگر سرود، به شاه شجاع پیشکش کرد که مطلع آن چنین بود:

سخن به وصف رخس چون ز خاطر م سر زد ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد

گفته شده که «به سبب این قصیده، شاه شجاع را به سلمان اعتقادی عظیم پیدا شده، بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازه سه کس از مشاهیر این ولایت را شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم. سلمان از آنچه در وصف او می گفتند زیاد بود و یوسف شاه خواننده مساوی و خواجه شیخ کحجانی متناقص» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ۳/۳۱۲).

از آنجا که دوره مورد گفتگو، دوره سادگی استعاره‌ها و تشبیه‌ها است، استعاره‌های نامطبوع و بعید و تشبیه‌های خیالی و وهمی نظیر تشبیه‌های ازرقی نیز از نظر مؤلف حدائق السحر پسندیده نیست. این نگرش در مورد «معما» نیز وجود دارد و معما باید «از طبع، نیک دور نباشد و از تطویل و الفاظ ناخوش خالی بود» (وطواط، ۱۳۶۲: ۷۰). حال آنکه می‌بینیم در دوره‌های بعد، به‌ویژه در دوره تیموری و صفوی که روزبازار معما سازی است، معماها تا چه اندازه لاینحل و مشکل شده‌اند. نیز رادویانی تنها به تعریف «اعتراض الکلام فی الکلام قبل التمام» بسنده کرده و آن را «صنعتی پسندیده» دانسته است. باید توجه داشت که وی شواهدی که برای این صنعت آورده همگی «حشو ملیح» اند. در مقابل، وطواط زیر این صنعت انواع سه گانه حشو را بررسی کرده و از آن میان «حشو قبیح» را تباه کننده شعر دانسته است. حشو قبیح هم می‌تواند بر الفاظ زائد در ترکیب‌هایی نظیر «صداع سر» دلالت داشته باشد و هم بر معطوف شدن واژه‌های هم‌معنا به یکدیگر. شمس

عیوب شعر با استناد به نخستین نوشته‌های بلاغی و ادبی پارسی ————— ۸۳

قیس رازی با پیش چشم داشتن حدایق السّحر، از این دو گونه حشو قبیح، تنها گونه اول را در المعجم باز آورده است (رک. شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۳۸۰).

پیش تر دیدیم که توضیحات رادویانی پی آیه «تلاؤم» و «تنافر» تنها دارایی ما برای راه بردن به نظرات او درباره عیوب شعر است. وطواط نیز درباره «متنافر» و «متلائم» توضیحاتی دارد؛ اما کوتاه و در خاتمه کتاب که تعدادی از مصطلحات بلاغی را به شیوه لغت‌نامه‌نویسان در یکی دو سطر معنا کرده است. او به اینکه الفاظ متنافر به سلامت شعر و نثر آسیب می‌توانند زد تصریحی ندارد و تعریفش از این اصطلاح، کلامی نظیر «خواجه تو چه تجارت کنی» است که افراد آن را چونان سنجهای برای آزمایش توانایی یکدیگر در ادای درست آن به شکل پیاپی، به کار می‌برند و خود را بدین کار سرگرم می‌نمایند. نهایتاً آنکه وطواط پس از تعریف «ابداع» به اینکه «معانی بدیع باشد به الفاظ خوب نظم داده و از تکلف نگاه داشته»، یاد آور می‌شود که ابداع را نباید صنعت دانست؛ بلکه چه در نظم و چه در نثر، سخن عقلا و فضلا چنین ویژگی‌هایی باید داشته باشد و هر چه بدین گونه نباشد، سخن عوام باشد و مجمع مردم را نشاید (وطواط، ۱۳۶۲: ۸۳). او با این ابراز نظر، تلویحاً بیان داشته که الفاظ نامناسب، معانی دست‌فروود و تکلف به تندرستی سخن منظوم و منثور آسیب‌توانند زد.

## ۶. المعجم فی معاییر اشعار العجم (حدوداً ۶۳۰ ه.ق.)

سرانجام در حوالی سال ۶۳۰ هجری و در شیراز عهد خاندان زنگی است که بررسی نوشته‌های بلاغی بر حسب تاریخ تألیف آن‌ها، در جستجوی کتابی که در آن جداگانه درباره عیوب شعر سخن رفته باشد، نتیجه می‌دهد و شمس قیس رازی در المعجم فی معاییر اشعار العجم خواسته ما را برمی‌آورد. المعجم، نخستین نوشته بلاغی پارسی است که در آن بابی جداگانه بر عیوب شعر گشوده شده است و این مقوله در آن، به شکلی اندام‌وار و اکاوی شده است. ارائه روش‌نامه‌ای اسلوب‌مند برای نقد فنی شعر همراه با گزینش و گزارش مصادیقی از عیوب سخن، متقاعدمان می‌سازد که مهم‌ترین کارکرد المعجم «در حوزه نقد شعر و آسیب‌شناسی‌های دقیق او از شعر» را (مجتبی، ۱۳۹۲: ۳۸۱) بدانیم. از آنجا که در المعجم هنوز میان دانش‌های معانی، بیان و بدیع مرزبندی مشخصی

صورت نگرفته و بخش مجزایی به دانش معانی اختصاص نیافته است، دور از انتظار نیست که نتوانیم در این کتاب عیوب فصاحت یا عیوب شعر را بنا به سنت بلاغی اسلامی ایرانی، در آغاز بخش معانی و به عنوان مقدمه‌ای بر آن ببینیم. با وجود این، باب پنجم از قسم دوم کتاب با عنوان «در عیوب قوافی و اوصاف ناپسندیده‌ای که در کلام منظوم افتد»، به جز آنچه درباره عیوب «اقوا»، «اکفا»، «سناد» و «ایطا» در آن است و به قافیه بازمی‌گردد، همان عیوب فصاحت شعر از نگرگاه شمس قیس رازی به شمار تواند آمد. برخی اظهارنظرها درباره عیوب شعر نیز که جسته‌گریخته در جاهای مختلفی از المعجم، مثلاً پی‌آیه ادوات و مقدمات شاعری (در خاتمه کتاب) یا پی‌آیه اصطلاحات «تفویف»، «متکلف» و «مطبوع» آمده است نیز ارجاعاتی است به سخنانی که در همین باب پنجم گفته شده؛ اگرچه با بیانی دیگر و گاه با افزوده‌هایی.

با نشانه‌هایی که شمس قیس در المعجم برجای نهاده است، تعدادی از مآخذ تازی و پارسی آرای انتقادی او را می‌توان شناخت. با این حال، مثلاً وقتی هنگام تعریف برخی عیوب شعر، از جمله «تناقض»، بیتی پارسی را به استشهاد می‌آورد و پی‌آیه آن می‌نویسد: «ناقدان عجم این بیت به استشهاد تناقض آورده‌اند» و باز بیتی از انوری را مثال زده و می‌گوید: بعضی آن را «متناقض پندارند و بعضی آن را التزول فی المدح خوانند» و ما نه در ترجمان البلاغه و حدائق السحر و نه در دیگر نوشته‌های پارسی پیش از المعجم که در احتمال وجود حرف‌وحیدی پیرامون بلاغت در آن‌ها می‌رود، نشانی از گفتگو درباره عیوب شعر و «تناقض» و آن ابیات نمی‌بینیم، بدین فرض می‌رسیم که پیش از المعجم افزون بر مباحثه‌هایی که به شکل شفاهی درباره عیوب شعر پارسی میان شاعران و ناقدان ایرانی شکل می‌گرفته، آثار مکتوبی نیز وجود داشته است که از میان‌رفته‌اند و حتی نامی از آن‌ها نمانده است. در ابتدای باب پیش گفته، شمس قیس پس از بیان این سطرها:



و اگرچه متقدِّمان شعرا درین باب تدقیقات کرده‌اند و هر اندک‌مایه تغیر را که در ترکیب الفاظ و تنسّق معانی افتد عیبی شمرده و نامی نهاده، ما درین تألیف بر آنچه استادان صنعت گفته‌اند اقتصار کنیم و آن اقواست و اکفا و سناد و ایطا و مناقضه و تضمین و تخلیج و عدول از جاده مستقیم [در شعر] (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۲۸۳)

کار خود را می‌آغازد. شیوه وی آن است که عیوبی را که نام برده، با توجه به گونه‌ها و نمودهایشان، بشناساند و برای‌شان ابیاتی را به استشهاد بیاورد. تعدادی از این شاهد مثال‌ها برگرفته از آثار دیگران است و بقیه یافته‌های خود شمس قیس و حاصل گشت‌وگذار وی در کوچه‌باغ‌های شعر پارسی که بدان انسی و عادت‌ی فراوان داشته است. این شاهد مثال‌ها همگی سروده شاعران پارسی‌گوی است و شمس قیس با وجود کارکشتگی در زبان و ادب تازی، جز یکی دو مورد و آن هم برای فهمیدنی‌تر شدن مطلب، از ادبیات تازی مثالی نیاورده و گرد آن نگشته است. تقلیدی نبودن و پارسی بودن، دو ویژگی ابیاتی است که در المعجم پی‌آیه عیوب شعر بدان‌ها استناد شده است. بازشناساندن و تعریف عیب‌ها نیز در غیاب نویسنده صورت نگرفته است و ما در آیینۀ آن‌ها سیمای یک تحلیل‌گر و ناقد ادبی را می‌بینیم. شمس قیس آنچه را که در سال‌های زندگی درباره عیوب شعر فراهم آورد و فراگرفت، سهل‌انگارانه گزارش نمی‌نماید، بلکه در آن نظرات و بحث‌ها تأمل می‌نماید و با آن‌ها گلاویز می‌شود. او پس از نقل نمونه‌ها، نظرات موجود درباره آن‌ها را نقد، بررسی و گاه رد می‌کند. با آنکه خود را از عربی‌گرایی صرف نگاه داشت، ذهنش میان هر دو زبان در رفت‌وآمد است و از مقایسه آن‌ها در موارد مختلف و توجه به اختصاص برخی عیوب به شعر تازی و دلایل آن غافل نمی‌ماند. غالباً عیب‌های شعر را نسبی می‌داند و راهکار احتمالی اصلاح آن‌ها را از قلم نمی‌اندازد. گاه همراه با نمونه‌های قبیح، نمونه‌های فصیح را هم آورده است و از اینکه بخواهد برخی از شاعران را از بابت مرتکب نشدن عیوب بر برخی دیگر ترجیح بدهد، پروایی ندارد. شده است که ضمن بحث، واژه‌هایی را معنا نماید یا به میدان لم و لانسلم - های فقه‌اللغه و دستور زبان درآید. بارها ویژگی‌های شعر خوب را برمی‌شمرد و آنچه را که در سال‌های عمر خود، از کتابخانه‌ها گرفته تا دربارها، آموخته و اندوخته است،

بدون امساک برای شاعران بازگو می‌نماید. به این دلایل و دلایل دیگر است که با وجود شباهتی که در شیوه کار میان المعجم و دیگر کتاب‌های بلاغی پارسی به چشم تواند آمد، المعجم نسبت به آن‌ها تمایز و تشخیص یافته است و جز این نیست که از زمان نگارش المعجم تا کنون، بسیاری از کتاب‌های بلاغی پارسی خوشه‌چین آن خرمن‌اند. نهایتاً آن‌گاه که پای تاریخیه نقد فنی شعر در گذشته ادبی ایران و بازخوانی و بررسی آن در میان باشد، ارائه گزارشی درهم‌فشرده از باب پنجم از قسم دوم المعجم فی معاییر اشعار المعجم ضروری است:

### ۶-۱. عیوب شعر در المعجم فی معاییر اشعار العجم

۱- مناقضه (/تناقض): ناسازگاری معنوی میان مصراع‌های بیت و تناقض در آن- هاست؛ چنان‌که شاعر در بیت زیر ابتدا هجران یار را با مرگ برابر دانسته و سپس آن را بدتر از مرگ گفته است:

هجران تو با مرگ برابر کنم ایراک      از مرگ بتر باشد هجران تو دانی

این عیب پیش‌تر به عنوان یکی از دو گونه «متنافر» که ناظر بر تنافر معنوی مصراع با مصراع یا بیت با بیت است، در ترجمان البلاغه پیشینه دارد (رک. رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۳۵).  
۲- تضمین: دو گونه است.

۱-۲- در گونه نخست، بحث بر سر ناتمام ماندن معنای بیت و وابستگی معنایی آن به بیت پس از خود است. با استناد به تعاریف و شواهد ابیاتی که شمس قیس برای این گونه تضمین آورده، می‌توان بر آن بود که این گونه، خود دو نمود دارد:

۱-۱-۲- وابستگی معنایی بیت به بیت پس از خود، چنانکه بدون آن، معنای بیت تمام نباشد؛ اما این حکم جامعیت ندارد و تواند بود که وابستگی معنایی ابیات به یکدیگر، اتفاقاً خوش و دلکش بوده باشد. همچنین دو نیمه شدن واژه‌های انتهای مصراع و آمدن نیمه دوم‌شان در ابتدای مصراع دیگر که عمدتاً در شعر تازی اتفاق می‌افتد، از آنجا که به

عیوب شعر با استناد به نخستین نوشته‌های بلاغی و ادبی پارسی \_\_\_\_\_ ۸۷

وابستگی معنایی مصراع یا بیت به مصراع دیگر می‌انجامد، قبیح و عیب شعر است؛ اما شمس قیس در شعر پارسی که بر سبیل ظرافت و طیبیت سروده شده باشد، قائل به جواز این مسئله شده است.

۲-۱-۲- استدراک: نکوهش‌آمیز نمایاندن مصراع یا بیت تا در مصراع و بیت بعد با ترنندهایی از قبیل استفاده از ادوات استثنا و جز آن، نکوهش به ستایش که مقصود شاعر است، تبدیل گردد:

نخواهم که باشد تو را خان و مان      نه نیزت که باشد ده و دودمان  
جز آکنده از نعمت و سیم و زر      جز آراسته از کهان و مهان

شمس قیس استدراک را «سخت قبیح» می‌داند.

۲-۲- گونه دوم تضمین، آوردن مصراع‌ها یا بیت‌هایی از شعر دیگران (یا از شعر دیگر خود) در شعر خود است.

دیدیم که مؤلف قابوس‌نامه نیز از بهره‌گیری از واژه‌ها، ترکیب‌ها، معانی و مضامین شعر دیگران پرهیز داده است، مگر آنکه این کار گاه‌به‌گاه و به‌ویژه به شکلی اتفاق بیفتد که کسی بدان پی نبرد. در ترجمان البلاغه و حدایق السحر، تضمین و استدراک جدا از یکدیگر تعریف شده‌اند و آمدن استدراک پی‌آیه تضمین در المعجم، نشان از دقت شمس قیس به وابستگی معنایی موجود در استدراک دارد. رادویانی، برخلاف وطواط، چیزی درباره ناپسندیده بودن استدراک نگفته است. در تعریف تضمین، رادویانی هم به وابستگی معنایی ابیات به یکدیگر و هم به بهره‌گیری شاعر از ابیات دیگران در شعر خویش اشاره نموده است؛ اما وطواط تنها متعرض مورد اخیر شده است. منتها هر دو توجه‌ها را بدین نکته جلب کرده‌اند که عاریه گرفتن ابیاتی از دیگران نباید چنان باشد که شاعر به سرقت ادبی متهم گردد.

۳- تخلیع: دشواری و ناروانی بحر، ناخوشی وزن و ناهنجاری در نظم ارکان عروضی

شعر.

۴- عدول از جاده صواب: آن است که خلاف هنجارهای لفظی و معنایی، تقدیم و تأخیرهای زبانیِ محلّ معنا، اغراق‌های ناموجه و ایجاد شائبه خودستایی و ممدوح‌نکوئی، شعر را از رسم و راه‌های راست و درست بگرداند و آن را سست و ناتندرست کند. آنچه در پی می‌آید، نمودهای عدول از جاده صواب‌اند و موجب معیوب شدن شعر می‌شوند:

۴-۱- ایراد خطاهای لفظی و معنایی در شعر به ضرورت وزن و قافیه. این نوع عیوب را می‌توان در دو ساحت لفظ و معنا بررسیید:

۴-۱-۱- خطاهای لفظی که خود نمودهایی دارد:

۴-۱-۱-۱- زیادات: افزودن حرف یا حروفی به واژه؛ چنانکه کسی در توصیف «اصطربلاب» گفته است:

زبان ندارد و پیدا سخن نگوید هیچ سخنوران جهان، پاک، پیش او ابلاه

و «الف» را به کلمه «ابله» افزوده است تا وزن و قافیه درست بماند.

برای شمس قیس همچنین، «تشدید مخفف»، به‌ویژه در واژه‌های تازی از «زیادات قبیح» است. چنانکه خاقانی حرف «م» در کلمه «عمر» را مشدّد کرده است:

زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان هم عمر خیّامی و هم عمر خطّاب

رودکی نیز این خطا (به‌زعم شمس قیس) را در واژه‌های پارسی «خز»، «می» و «به‌جای» مرتکب شده است. اظهار «و»های غیرملفوظ در کلمات «دو» و «تو» نیز از جمله زیادات است. از قاضی منصور فرغانی است:

برخیز که شمع است و شراب است و من و تو و آواز خروس سحری خاست ز هر سو

عیوب شعر با استناد به نخستین نوشته‌های بلاغی و ادبی پارسی \_\_\_\_\_ ۸۹

۴-۱-۲- حذف‌ها: «حذف کلام به دلیل توجه شاعر به وزن شعر و بی‌توجهی به قواعد زبانی شکل می‌گیرد» (محرمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۵۲). انداختن حرف یا حروفی از واژه، چنان‌که منصور منطقی حرف «ی» را از «بازگیرم» انداخته و گفته است:

باز گرم دل ز تو چنانکه بدادم      صبر کنم صبر و هر چه بادا بادم

حروف مشدد را نیز مخفف تلفظ کردن، در شمار حذف است و موجب عیب شعر. ربنجی راست:

چون خواجه ابوالعباس آمد      کارت همه نیک شد سراسر

و از کلمه «عبّاس»، تشدید را انداخته است.

۴-۱-۳- تغییر الفاظ از منهج صواب: شامل هرگونه تصرف در ساخت واژه برای رعایت وزن و قافیه، طوری که به تغییر آن از شکل درستش بینجامد؛ مانند تصرف بوسلیک گرگانی در کلمه «ابومحمّد» و تغییر آن به «بوحمد»:

ای میر بوحمد که همه محمّدت همی      از کنیت تو خیزد وز خاندان تو

۴-۱-۲- خطاهای معنوی: شمس قیس درباره این قسم خطاها چیزی نگفته است. تنها چهار بیت را که مصادیق خطاهای معنوی تواند بود، آورده و تفسیر نموده است؛ مثلاً رافعی، «تعاطی» را که به معنای جرئت و دلیری است، «تفاعل» از «اعطا» تصور کرده و آن را پیش خود به معنای بخشندگی به کار برده است:

معطی نشود مردم ممسک به تعاطی      احور نشود دیده ازرق به تکحل

و باز وی گفته است:

ای اختر سخا که ز سیر نوال خویش      هر روز در سپهر تفاخر کنی قران

حال آنکه قران کوکب با کوکب است و بدون تعیین مقارن نمی گویند که اختر در آسمان قران کرد. یا آنکه شمس قیس ابتدا بر این بیت ابوالفرج رونی:  
دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو در گوش او نهاد قضا لن ترانیا

اشکال گرفته که ضمیر در «لن ترانی» به «قضا» بازمی گردد، حال آنکه «چشم زمانه» از «قدر ممدوح» طلب دیدار کرده است؛ اما در ادامه این اشکال را به نحوی توجیه کرده است.

همچنین از این بابت که شایسته نیست بگویند پیامبر به کافری چون انوشیروان نازید و حدیث *وُلِدْتُ فِي زَمَنِ مَلِكٍ عَادِلٍ*، تفسیری جز این دارد، شعر منوچهری را معیوب و از مصادیق خطاهای معنوی دانسته است:

همی نازد به عدل شاه مسعود چو پیغمبر به نوشروان عادل

۲-۴- شمس قیس بر این دسته از عیوب، نامی نگذاشته است؛ اما به پشت گرمی تعریفی که در ابتدا از این قسم عیوب شعر به دست داده، می توان نمودهای چهارگانه آن را دید:

۲-۴-۱- ترکیبات ناخوش در شعر. نمونه را گفته اند:

بساز مجلس و پیش من آر جام نبید هلا که دوست به ناگاهیان فراز رسید

و ترکیب «هلا که دوست» در این بیت ناخوش است و از آنجا که به «هلاک دوست» می ماند، موجب عیب شعر شده است.

۲-۴-۲- استعاره های رکیک در شعر. چنان که استعاره «خرمن» در شعر فرخی، «خر

من» خوانده تواند شد:

عیوب شعر با استناد به نخستین نوشته‌های بلاغی و ادبی پارسی \_\_\_\_\_ ۹۱  
خرمن ز مرغ گرسنه خالی کجا بود      ما مرغکان گرسنه‌ایم و تو خرمنی

۴-۲-۳- تقدیم و تأخیرات نادلیسند در شعر؛ برای نمونه عطار نیشابوری واژه  
«محمد» را بر «سلطان» مقدم داشته و بیت را ناخوش کرده است:  
شاه خوارزم تکش زاد محمد سلطان      که ز دل زهره مردان به حذر می‌آرد

۴-۲-۴- معانی سست و واهی در شعر؛ چنان که ازرقی گفته است:  
آب حیات خورد سنان عدوی تو      هر کس که خورد ضربت او ماند جاودان

یعنی دشمن به اندازه‌ای ناتوان و ترسیده است که زخم سنانش کسی را نمی‌تواند  
کشت و از این رو می‌گوید هر که آن را بخورد جاودان می‌ماند و این نخست به مدح  
دشمن می‌ماند و دوم آب حیات خوردن سنان دشمن، دلیل نمی‌شود بر اینکه هر کس  
زخم آن سنان را بخورد، بی‌مرگ بماند. انوری گفته است:  
همیشه تا که بود نعت زلف در اشعار      همیشه تا که بود وصف خال در امثال

حال آنکه در «امثال»، وصف «خال» نیامده است. مگر آنکه منظور از خال به لغت  
عرب، «ابر» باشد (!) که ایشان را امثال بسیاری با این لفظ هست. همچنین از سنایی است:  
زهره اندر حضيض ناپیدا      گشته از نور خویش جمله جدا

و اینکه زهره از نور خود جدا بشود، امکان‌پذیر نباشد.

۴-۳- اغراق در صفت به جهت مدح و هجا و جز آن، به حدی که به استحالت عقلی  
یا ترک ادب شرعی بکشد. کسی گفته است:

به تیر از چشم نابینا سپیده پاک بردارد      که نه دیده بیازارد نه نابینا خبر دارد

و اغراق را به حد استحالت عقلی کشانده. انوری هم در ترک ادب شرعی گوید:

بزرگواری که اندر کمال قدرت خویش نه ایزدست و چو ایزد بزرگ و بی همتاست

۴-۴- نمودهای سه گانه را می شود چنین سیاهه کرد، آنچه در این قسم از عیوب شعر مورد بحث و بررسی شمس قیس قرار گرفته است:

۴-۴-۱- آوردن الفاظ و سخنان ناخوش در ابتدا و مطلع قصیده؛ مثلاً شایسته نیست که قصیده با کلماتی از قبیل «نیست» و «نباشد» و «نماند» آغاز بشود؛ چنانکه کسی گفته است:

نیست تو را در زمانه هیچ نظیر هست بروی تو چشم خلق قریر

یا کمال اسماعیل قصیده‌ای سروده است بدین مطلع:

امید لذت عیش از مدار چرخ مدار که در دیار کرم نیست ز آدمی دیار

و اگرچه در مصراع نخست روی سخن با خود داشته، از آنجاکه موهم خطاب به ممدوح تواند شد، مطلعی پسندیده نیست و با وجود مصراعی چون مصراع دوم، چگونه از ممدوح می توان چیزی طلب کرد؟

۴-۴-۲- تخلّص قبیح: گذشتن از تشبیب قصیده به آنچه مقصود است با مضامین مستکره. چنان که بنای تخلّص بر سخنی گذاشته شود که از آن توسّل شاعر به ممدوح برای به کام رسیدن از معشوق، گمان کرده شود؛ برای نمونه در خطاب به معشوق گفته- اند:

نمی برم امید از وصل زیرا و ائقم کز تو به توفیق شهنشاهی مراد خویش بردارم



۴-۳- ترک ادب در سؤال و استعطاف: چنان‌که با اصرار چیزی از ممدوح خواسته شود و شاعر، خود را به آداب و هنرهای مختلف بستاید و مستحق هرگونه لطف و نواخت بداند و کوتاهی در این باره را به ممدوح نسبت دهد؛ مثلاً شاعری گفته است:

چو من کسی بر تو گر نه مال و جاه بود چرا گذارد عمر و چرا کشد خواری

یا آنکه از ممدوح چیزی معین چون غلامی، اسبی و جز آن بخواهد؛ درحالی که همّت ممدوح از این‌ها بیش باشد و این چیزها جنب همّت وی بی‌قدر و قیمت‌تر از آن باشد که به سؤال خواسته شود؛ چنان‌که:

عیدی و نوروزی از شه، هیچ نستانم مگر بارگیر خاص و ترکی، دُرّج گوهر بر میان

## ۷. معیار الاشعار (۶۴۹ ه.ق.)

استاد البشر، خواجه نصیرالدین طوسی (۶۵۳-۵۷۹ ه.ق.)، نوشته‌ای دربارهٔ عیوب شعر ندارد. تنها در معیار الاشعار (۶۴۹ ه.ق.) به ناگزیر فصلی را به عیوب قافیه نزد اعراب اختصاص داده که قابل‌تسری به شعر پارسی نیز هست. بنا بر پیوندی که بخشی از نوشتهٔ خواجه نصیر با جستار پیش‌رو دارد، بازخوانی آن ناسودمند نیست. به روایت خواجه نصیر، عیوب قافیهٔ شعر تازی یا متعلق به حروف و حرکات است یا نه. عیوبی که به حروف و حرکات متعلق نیست، خود اقسامی دارد:

و اما عیب‌هایی که به حروف و حرکات متعلق نبود یا به سبب اعادت قافیه بود و آن چنان بود که کلمه‌ای که بر قافیه مشتمل بود به لفظ و معنی مکرر شود یا به سبب آن بود که قافیه را از صیغت مستعمل تحریف کنند تا تشابه حاصل آید؛ مثلاً «ابراهیم» را «أبرهم» کنند، چون قافیه «نعم» و «کرم» باشد یا لفظی را قافیه کنند که معنی را به آن اختصاصی نبود؛ مثلاً اگر قافیه «سجود» و «شهود» باشد و ذکر باری تعالی در موضع قافیه افتد، از اسماء او تعالی، «ودود» ایراد کنند و ایراد این اسم را جز رعایت قافیه وجهی نبود یا لفظی را قافیه کنند که جزو سخنی باشد و جزو دیگر در اول دیگر بیت بود؛ مثلاً

در شعری که قافیه «کَرَم» و «عَلَم» باشد، لفظ «لم» از «لم یفعل» قافیه کنند و «یفعل» در اوّل دیگر بیت آورند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۹۳: ۱۴۴).

خواجه نصیر، آخرین قسم از اقسام عیوب پیش گفته را «تضمین» می‌نامد و آشکارا میان این گونه تضمین که از عیوب قافیه است، با آن گونه تضمین که از «صنعت‌های شعر» و به معنای گنجاندن بیتی از دیگری در شعر خود بر سبیل «استشهاد» یا «تمثیل» است، تفاوت می‌گذارد. دیدیم که در کتاب‌های بلاغی پارسی، نخستین بار در المعجم به شکل‌هایی از تضمین که موجب معیوب شدن شعر تواند بود، توجه شده است و یکی از آن شکل‌ها همین است که خواجه نصیر نیز درباره آن در معیار الاشعار سخن گفته. تحریف قافیه از شکل مستعمل که خواجه آن را نیز در شمار عیوب (قافیه) شعر آورده، در المعجم هم زیر عنوان «عدول از جاده صواب»، عیب دانسته شده است. شمس قیس بدین عیب، پردامنه‌تر پرداخت و آن را به قافیه محدود نساخته است؛ بلکه هر کدام از واژه‌های بیت که چه به ناگزیری وزن و چه به ناگزیری قافیه، تغییر شکل بدهد و حرف و حرکتی بدان افزوده یا از آن کاسته بشود، شعر را معیوب می‌کند.

### نتیجه

قدر و قرب شعر در میان اقوام و ملل مختلف، به هیچ‌وجه گرافه و گمان نیست. طبعاً با روی آوردن بسیاری به شعر که می‌تواند با برتر دانستن شعر خود بر شعر دیگران همراه بوده باشد، بحث بر سر چیستی شعر خوب و معیارهای بازشناساندن شعر فصیح از شعر معیوب که آن ایام از آن به «نقد» تعبیر می‌شده نیز پیش آمده است. در بلاغت اسلامی ایرانی پس از جدا شدن دانش‌های سه‌گانه بلاغت یعنی معانی، بیان و بدیع، فصاحت و بلاغت و عیوب فصاحت به عنوان مقدمه‌ای بر دانش معانی پذیرش جمعی یافت و در سایر کتاب‌های بلاغی از این ساختار پیروی شد؛ اما تا پیش از این، عیوب شعر یا به‌طور پراکنده در کتاب‌ها و رساله‌های بلاغی اشاره شده است یا اهلالی بلاغت و

ادبیات با خلاقیت خود فصلی از آثارشان را جدا کرده و بدین موضوع اختصاص داده‌اند. در دوره نخست تألیفات بلاغی و ادبی پارسی، مشخصاً از این چند کتاب می‌توان نام برد که راهکارهایی برای فصاحت بخشیدن به شعر و زدودن عیب از آن به دست داده‌اند: قابوس‌نامه، ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السحر فی دقایق‌الشعر، المعجم فی معاییر اشعار‌العجم و معیار‌الاشعار. در این میان، شمس قیس رازی با اختصاص بابی جداگانه به عیوب شعر و ارائه تحلیل‌هایی نغز از آن‌ها همراه با استشهاد به ابیاتی از شعرای پارسی - گو، گوی سبقت را از دیگران ر بوده و المعجم را از این نگرگاه به مرجعی برای کتاب‌های بلاغت بعد از خود تبدیل ساخته است.

نیز با توجه به عنصر غالب در شعر سبک خراسانی که مدیحه‌سرایی و آسانی شعر است، آنچه از عیوب شعر در کتاب‌های متقدم بلاغی و ادبی باز آورده شده، با شعر عصر همخوان است و آن را به خوبی تحلیل و نقد تواند کرد؛ اما در دوره‌های بعد با چیرگی جریان رونوشت‌برداری از کتاب‌های بلاغی بر جریان نگارش خلاق در این ساحت، مباحث عیوب شعر نسبت به شعر عصر واپس می‌ماند و از عهده بررسی آن چندان بر نمی‌آید.

## پی‌نوشت

۱. برتری دادن نظم را بر نثر، در گذشته ادبی ما نمونه‌های بسیاری دارد؛ از جمله: «غرض تا بهار نطق در جوش است، هر زبان به الفاظ رنگارنگ گل فروش. در جمیع افواه و السنه، مرتبه کلام موزون از ناموزون و نظم از نثر زیاده و افزون است» (سرخوش، ۱۳۸۹: ۲۹). طرفه آنکه برخی اساساً و برخلاف آنچه در ابتدا ممکن است به نظر بیاید، پیدایی شعر را زودتر از پیدایی نثر دانسته‌اند. مثلاً جامباتیستا ویکو (۱۷۴۴-۱۶۶۸م)، فیلسوف سیاسی و حقوق‌دان ایتالیایی عصر روشنگری، در این باره بر آنست که «انسان به اصطلاح بدوی، اگر چنانکه شایسته و بایسته است ارزیابی شود، چونان موجودی کودک‌وار، نادان و وحشی به نظر نمی‌رسد؛ بلکه چونان موجودی می‌نماید که به لحاظ واکنش‌هایش به جهان به گونه‌ای غریزی و سرشت‌نما شاعرانه است. از این حیث که در نهاد خود حکمت شاعرانه (Sapientia Poetica) درون‌ذاتی دارد که بر واکنش‌هایش به محیط پیرامون اثر می‌گذارد و آن‌ها را به صورت گونه‌ای متفاوتیک استعاره، نماد و افسانه درمی‌آورد» (هاوکس، ۱۳۹۴: ۱۸).
۲. علم القاب چه بوده است؟ در تعلیقات قابوس‌نامه به نقل از سعید نفیسی آمده است: «القاب جمع لقب و اینجا مراد آن است که بدان در شعر برای هر کس چه لقب‌هایی باید بیاوری». علی‌اکبر فیاض نیز گفته است: «شاید منظور علم مصطلحات شعر باشد» (یوسفی، ۱۳۷۸: ۴۳۰). از آنجاکه در سده‌های آغازین شعر دری، اهمیت داشته که ممدوح را جز با صفاتی که به‌راستی در او هست نستانند و توصیف ننمایند، نظر سعید نفیسی درست‌تر می‌نماید.

۳. در حدیثی از ابودرداء آمده است: اگر مردم را نقد کنی، تو را نقد کنند و اگر آن‌ها را رها کنی، رهایت کنند. معنی «نَقَدْتَهُمْ» آن است که از آن‌ها ایراد بگیری و غیبتشان کنی، آن‌ها هم به همان گونه با تو رفتار می‌کنند. ۴. معنای این عبارت دانسته نیست و با توجه به آنکه از ترجمان البلاغه تنها یک نسخه دست‌نویس باقی مانده، احتمال دارد شکل درست این عبارت چیز دیگری بوده باشد.

## منابع

- ابراهیم، طه احمد (۱۴۰۵ه.ق). تاریخ التقد الادبی عند العرب: من العصر الجاهلی إلى القرن الرابع الهجری. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) (۱۳۷۵). سبک‌شناسی: تاریخ تطوّر نثر فارسی. چ ۸. تهران: امیرکبیر.
- تاریخ سیستان (۱۳۵۲). مصحح: ملک الشعرا بهار. چ ۲. تهران: کلاله خاور.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. مصحح: محمد دبیرسیاقی. چ ۴. تهران: خیام.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۲). ترجمان البلاغه. مصحح: احمد آتش. چ ۲. تهران: اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). نقد ادبی: جستجو در اصول و روش‌ها و مباحث نقّادی با بررسی در تاریخ نقد و نقّادان. چ ۱ و ۲. تهران: امیرکبیر.
- سرخوش، محمدافضل (۱۳۸۹). کلمات الشعراء. مصحح: علیرضا قزوه. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- سلدن، رمان؛ ویدوسون، پیتر (۱۳۸۴). راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. چ ۳. تهران: طرح نو.
- سلیمانی، علی؛ بشیری، محمود (۱۳۹۳). «بررسی عیوب فصاحت و بلاغت در اشعار میرزاده عشقی» دانشگاه سمنان: مجله مطالعات زبانی و بلاغی. ۵ (۱۰). ۴۹-۷۶.
- شمس قیس رازی (۱۳۶۰) المعجم فی معاییر اشعار العجم. محمد قزوینی و محمدتقی مدرس رضوی، چ ۳. تهران: کتاب‌فروشی زوآر.
- عدنان، سعید (۱۳۷۶). گرایش‌های فلسفی در نقد ادبی. ترجمه نصرالله امامی. اهواز: دانشگاه شهید چمران.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر (۱۳۷۸). قابوس‌نامه. مصحح: غلامحسین یوسفی. چ ۹. تهران: علمی و فرهنگی.

- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۳۸۲). *کیمیای سعادت*. مصحح: حسین خدیو جم. ج ۱۰. تهران: علمی و فرهنگی.
- غلامی، مجاهد (۱۳۹۹). «بازخوانی المعجم فی معاییر اشعار العجم به‌مثابه تحریری از نقدالشعر». *پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت*. (۲۰)۹. ۱۱۱-۱۳۴.
- غلامی، مجاهد (۱۳۹۳). «خوانش فرمالیستی عیوب فصاحت». *پژوهش‌های ادبی*. ۱۱(۴۴). ۱۶۵-۱۳۷.
- لامارک، پیتر (۱۳۹۷). *فلسفه ادبیات*. ترجمه میثم محمدامینی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- لونگینوس (۱۳۷۹). *رساله لونگینوس در باب شکوه سخن*. ترجمه رضا سیدحسینی. تهران: نگاه.
- نجاتی نیشابوری، محمود بن عمر (۱۴۰۰). *رساله پیروزی و مقاله نوروژی: شرح قصیده بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار قوامی مطرزی گنجوی*. مصحح: بهروز ایمانی. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار و سخن.
- محبتی، مهدی (۱۳۹۲). *نقد ادبی در ادبیات کلاسیک فارسی*. تهران: سخن.
- محرّمی، رامین و دیگران (۱۳۹۶). *بررسی و تحلیل عیوب فصاحت در شعر کودک*. دانشگاه سمنان: مجله مطالعات زبانی و بلاغی. ۸(۱۵). ۱۵۸-۱۴۱.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۹۳). *معیار الاشعار*. مصحح: علی اصغر قهرمانی مقبل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- واعظ کاشفی، کمال‌الدین حسین (۱۳۶۹). *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*. مصحح: میر جلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
- وطواط، رشیدالدین محمد (۱۳۶۲). *حدائق السحر فی دقائق الشعر*. مصحح: عباس اقبال. تهران: کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی.
- وطواط، رشیدالدین محمد (۱۳۳۹). *دیوان رشیدالدین وطواط*. مصحح: سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی.
- هاوکس، ترنس (۱۳۹۴). *ساخت‌گرایی و نشانه‌شناسی*. ترجمه مجتبی پردل. تهران: ترانه.

## References

- Adnan, Sa'id (1997). *Philosophical Trends in Literary Criticism*. Translated by Nasrollah Emami. Ahvaz: Shahid Chamran University.
- Bahar, Mohammad Taqi (Malik al-Shu'arā) (1996). *Sibak-shināsī: Tārīkh-i Tatavvur-i Nasr-i Fārsī* (8th ed.). Tehran: Amir Kabir.
- Gholami, Mojahid (2014). "A Formalist Reading of Eloquence Deficiencies." *Literary Research*. Vol. 11, No. 44, pp. 137-165.
- Gholami, Mojahid (2020). "Reinterpreting *Al-Mu'jam fi Ma'āyir Ash'ār al-'Ajam* as a Treatise on *Naqd al-Shi'r*." *Literary Criticism and Rhetoric Research Journal*. Vol. 9, No. 20, pp. 111-134.

- Ghazali, Abu Hamid Mohammad ibn Mohammad (2003). *Kimiya-yi Sa'adat*. Edited by Hossein Khadiv Jam (10th ed.). Tehran: 'Ilmi va Farhangi.
- Hawkes, Terence (2015). *Structuralism and Semiotics*. Translated by Mojtaba Pardel. Tehran: Taraneh.
- Ibrahim, Taha Ahmad (1985). *Tārīkh al-Naqd al-Adabī 'Inda al-'Arab: Min al-'Asr al-Jāhili Ilā al-Qarn al-Rābi' al-Hijrī*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah.
- Khwandamir, Ghiath al-Din ibn Humam al-Din al-Husayni (2001). *Tārīkh-i Habīb al-Siyar fī Akhbār-i Afrād-i Bashar*. Edited by Mohammad Dabirsiyāqi (4th ed.). Tehran: Khayyam.
- Lamarque, Peter (2018). *Philosophy of Literature*. Translated by Meysam Mohammadamini. Tehran: Farhang Nashr-e Now.
- Longinus (2000). *Longinus' Treatise on the Sublime*. Translated by Reza Seyyed Hosseini. Tehran: Negah.
- Mohabbati, Mahdi (2013). *Literary Criticism in Classical Persian Literature*. Tehran: Sokhan.
- Moharremi, Ramin et al. (2017). "A Study and Analysis of Eloquence Deficiencies in Children's Poetry." *Language and Rhetoric Studies Journal*, Semnan University. Vol. 8, No. 15, pp. 141-158.
- Najati Nishapuri, Mahmoud ibn Omar (1980). *Risālah-i Pīrūzī wa Maqālah-i Nowrūzī: Sharh-i Qasīdah-i Badāyi' al-Ashār fī Ṣanāyi' al-Ash'ār*. Edited by Behrooz Imani. Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Publications and Sokhan.
- Nasir al-Din Tusi, Mohammad ibn Mohammad (2014). *Mi'yār al-Ash'ār*. Edited by Ali Asghar Ghahramani Moghel. Tehran: University Press Center.
- Rādūyānī, Mohammad ibn 'Umar (1983). *Tarjumān al-Balāgha*. Edited by Ahmad Atash (2nd ed.). Tehran: Asatir.
- Sarkhosh, Mohammad Afzal (2010). *Kalimat al-Shu'arā*. Edited by Alireza Qazveh. Tehran: Library, Museum, and Documentation Center of the Iranian Parliament.
- Selden, Raman; Widdowson, Peter (2005). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. Translated by Abbas Mokhber (3rd ed.). Tehran: Tarh-e No.
- Shams Qays Razi (1981). *Al-Mu'jam fī Ma'āyir Ash'ār al-'Ajam*. Edited by Mohammad Qazvini and Mohammad Taqi Modarres Razavi (3rd ed.). Tehran: Zawwār Bookstore.
- Soleymani, Ali; Bashiri, Mahmoud (2014). "A Study of Deficiencies in Eloquence and Rhetoric in the Poetry of Mirzadeh Eshghi." Semnan

University: *Language and Rhetoric Studies Journal*. Vol. 5, No. 10, pp. 49-76.

- Tārīkh-i Sistān (1973). Edited by Malik al-Shu'arā Bahar (2nd ed.). Tehran: Kalāleh Khāvar.

- Vazeh Kashifi, Kamal al-Din Hossein (1990). *Badāyi' al-Afkār fī Ṣanāyi' al-Ash'ār*. Edited by Mir Jalal al-Din Kazzazi. Tehran: Markaz.

- Votvat, Rashid al-Din Mohammad (1960). *Dīvān-i Rashid al-Din Votvat*. Edited by Sa'id Nafisi. Tehran: Barani Library.

- Votvat, Rashid al-Din Mohammad (1983). *Hadā'iq al-Sihr fī Daqā'iq al-Shi'r*. Edited by Abbas Eqbal. Tehran: Tahuri Library and Sana'i Library.

- Zarrīnkūb, Abdolhossein (2007). *Naqd-i Adabī: Justujū dar Usul va Ravish-hā va Mabāhith-i Naqdī bā Barrasī dar Tārīkh-i Naqd va Naqdān*. Vols. 1 & 2. Tehran: Amir Kabir.

